

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أمّا النصوص، فروايتا ابن يقطين و ابن عمّار مشتملتان على لفظ «البيع»، المراد به المبيع الذى يطلق قبل البيع على العين المعرضة للبيع، و لا مناسبة فى إطلاقه على الكلّ، كما لا يخفى.»

استدلال به روايات برای اثبات شرط تعین مبيع

بحث در این بود که آیا خيار تأخير به معامله‌ای که مبيع در آن معین خارجی باشد اختصاص دارد و یا اعم است و در معامله‌ای که مبيع کلی در ذمه است هم جریان دارد؟ مرحوم شیخ(ره) نظرشان همان قول اول است که خيار تأخير در معامله‌ای است که مبيع معین خارجی باشد.

لفظ بيع در دو روايت ابن عمّار و ابن يقطين

ایشان فرموده: وقتی ادله‌ی خيار تأخير را بررسی کنیم، به همین نتیجه می‌رسیم. إجماعات و قاعده‌ی لاضرر را بررسی کردیم و روايات باقی مانده است، که مجموعاً برای خيار تأخير چهار روايت بیان شده، دو مورد از این روايت‌ها، روايت ابن عمّار و ابن يقطين بود، در آن لفظ بيع آمده بود، که بيع را معنا کردیم که به معنای مبيع است.

حال مرحوم شیخ(ره) ادعا کرده که اگر به چیزی قبل از بيع عنوان مبيع إطلاق کردند، یعنی عینی است که قبل از بيع در معرض بيع قرار گرفته و این ظهور در عين معین خارجی دارد.

به عبارت دیگر قبل از آنکه بيع نسبت به کلی واقع بشود، در معرض بيع قرار نمی‌گیرد و آنچه که در معرض بيع قرار می‌گیرد عين معین خارجی است، بنابراین مرحوم شیخ(ره) از این دو روايت استفاده کرده‌اند که مبيع ظهور در عين معین خارجی دارد.

دو قرينه در روايت زرارہ

روايت دیگر روايت زرارہ هست، که در آن هم دو قرينه وجود دارد بر اینکه مراد از مبيع عين معین خارجی است؛ یکی لفظ متاع است، که در روايت آمده، «من إشتري الرجل؛ يشتري من الرجل المتاع»، که لفظ متاع ظهور در عين معین خارجی دارد و متاع را بر کلی فی ذمه إطلاق نمی‌کنند.

قرینه‌ی دوم این است که سائل به امام (علیه السلام) عرض کرده که مردی متاعی را می‌خرد، «و یدعه عنده»، و این متاع را در نزد بایع رها می‌کند، که این فقط در مبيع معین خارجی معنا دارد و در کلی معنا ندارد.

استظهاری در روایت ابی بکر بن عیاش

بعد فرموده: تنها در بین این روایات چهار گانه، یک روایت داریم و آن هم روایت ابی بکر بن عیاش است که در آن روایت آمده «من إشتري شيئاً» که کلمه‌ی شیء دارد، که إطلاقش هم مبيع معین خارجی و هم کلی در ذمه را شامل می‌شود.

اما مرحوم شیخ (ره) در اینجا هم استظهاری کرده و فرموده: گرچه به حسب وضع لغوی، کلمه‌ی شیء إطلاق دارد، اما در اینجا ظهور در عین معین خارجی دارد، برای اینکه در جایی که انسان یک شیء کلی را می‌خرد، نمی‌گویند که: «إشتري شيئاً»، بلکه «إشتري شيئاً» یعنی جایی که چیزی دستگیرش شود و بالفعل گیرش آمده باشد.

اشکال بر این استظهار

بعد شیخ (ره) توضیح داده و فرموده: در ذهن کسی نباید که کلی در ضمن فرد در عالم خارج موجود است، لذا اگر کسی شیئی را بخرد، کلی‌اش هم در ضمن این فردش در عالم خارج موجود است، برای اینکه این حرف، حرف درستی نیست و مسئله‌ی کلی در ذمه در ما نحن فیه، با مسئله‌ی کلی طبیعی که در منطق خواندیم، که «الحق أن الکلی الطبیعی موجود بوجود أفراد»، فرق دارد و بین کلی در باب معاملات با کلی در باب منطق تفاوت است.

کلی در منطق، در عالم خارج در ضمن وجود یکی از افرادش موجود است، اما کلی در باب معاملات، وقتی که انسان یک کلی را می‌خرد، ممکن است که این کلی اصلاً در عالم خارج قرار نداشته باشد، مثلاً یک تن گندم را می‌فروشند، گندمی که هنوز محصولش به بار نیامده و فرض می‌کنیم که در هیچ جای دنیا، در این زمان و در این روز معامله گندم وجود ندارد، اما یک تن گندم را می‌فروشیم.

بنابراین در کلی در باب معاملات، می‌شود که حتی هیچ فردی از آن در عالم خارج موجود نباشد و معدوم باشد، بنابراین بین این کلی و آن کلی فرق است.

ایشان فرموده: کلی در باب معاملات یک امر اعتباری است، که عقلاً و عرف اعتبار می‌کنند، توضیح بیشتر اینکه خود ذمه یک امر اعتباری شرعی و عقلایی است، مثلاً می‌گوییم: فلانی صد تومان بر ذمه‌اش است، که به کلی در ذمه به اصطلاح می‌گویند: اعتبار در ضمن اعتبار، یعنی عقلاً ذمه را اعتبار می‌کنند و به منزله ظرف قراغر می‌دهند، بعد در همین ظرف اموری را اعتبار می‌کنند، که یکی از چیزهایی که در آن اعتبار می‌کنند، کلی است و با این امر اعتباری معامله‌ی املاک و اموال را انجام می‌دهند.

همان طور که اموالی در عالم خارج موجود است، مثلاً می‌گوییم که: من ده تا قالیچه‌ی فرش دارم، می‌گوییم که: ده هزار تومان هم به نحو کلی در ذمه‌ی زید طلب دارم، که عقلاً با این ده هزار تومان کلی در ذمه‌ی زید، معامله‌ی مال می‌کنند، یعنی به نظر مال به آن نگاه می‌کنند، لذا گاهی اوقات آن را اسقاط می‌کنیم و گاهی اوقات هم آن را در مقابل چیز دیگری می‌فروشیم و طرف معامله قرار می‌دهیم.

حال گویا کسی به مرحوم شیخ(ره) اشکال کرده، که اگر کلی در باب معاملات به این معنا باشد، که با آن معامله‌ی مال می‌کنند، پس «من إشتري شيئاً»، کلی این چینی را هم باید شامل شود، که شیخ(ره) در جواب فرموده: بلکه اینکه عقلاء نظر مال به این کلی می‌کنند، إقتضاء دارد که به این کلی در ذمه هم، لفظ شیء را اطلاق کنیم و نمی‌توانیم بگوییم که: این عدم است و هیچی نیست و نتیجه می‌گیریم که دایره کلمه‌ی شیء توسعه دارد، که هم عین معین خارجی و هم کلی را می‌گیرد، لکن اگر بخواهد در خصوص عین معین خارجی استعمال شود، احتیاجی به قرینه ندارد.

شیخ این ادعا را کرده و فرموده: کلمه‌ی شیء، ولو اینکه إطلاقش شامل کلی هم می‌شود، و لکن اگر بخواهد در خصوص عین معین خارجی استعمال شود، احتیاجی به قرینه ندارد.

دو تشبیه برای این استظهار

بعد شیخ(ره) دو تشبیه بیان کرده‌اند؛ یکی تشبیه به مجاز مشهور کرده‌اند، که مجاز مشهور یعنی لفظی در اثر کثرت استعمال در معنای مجازی، به حدی رسیده که دیگر استعمالش در معنای مجازی نیاز به قرینه‌ی صارفه ندارد.

تشبیه دوم این است که اگر مطلقاً انصراف به بعضی از افراد دارد، این انصراف به حدی است که اگر بخواهیم این مطلق را در خصوص آن بعضی افراد استعمال کنیم، نیاز به قرینه ندارد.

ما نحن فيه هم همین طور است و کلمه‌ی شیء، ولو به نحو مطلق است و شامل هم کلی و هم عین معین خارجی می‌شود، اما به حدی است که اگر بخواهد در خصوص عین معین خارجی استعمال شود، نیاز به قرینه ندارد، که همین مقدار برای ما کفایت می‌کند که بگوییم: لفظ شیء در این روایت در خصوص عین معین خارجی است و قرینه هم نیاز ندارد و ادعای ما ثابت می‌شود.

البتة در اینجا مرحوم شیخ(ره) عبارتی دارند که مقداری دقیق است، که این را در تطبیق توضیح می‌دهیم.

نتیجه بحث

پس نتیجه این شد که از إجماعات و قاعده‌ی لاضرر و روایات استفاده کردیم که خیار تأخیر در مورد مبیع کلی جریان ندارد، بلکه خیار تأخیر در خصوص معامله‌ای است که مبیع آن عین معین خارجی باشد.

اما فرموده: بعضی از فقهاء به ظاهر اکثر نسبت داده‌اند که اکثر فقهاء قائل به تعمیمند و قائل‌اند به اینکه در خیار تأخیر فرقی نمی‌کند که مبیع عین معین خارجی باشد و یا کلی.

مرحوم شیخ فرموده: اگر کسی در عبارات اکثر فقهاء تأمل کند، استفاده می‌کند که فقهاء هم همین حرف ما را می‌زنند، که اختصاص به شیء معین خارجی دارد.

ایشان فرموده: اصلاً این نسبتی که به اکثر فقهاء داده‌اند، یک معارض مهمی دارد که اصلاً اکثر فقهاء متعرض این مسئله نشده‌اند، که آیا در خیار تأخیر باید مبیع عین معین خارجی باشد، یا اگر کلی هم باشد، خیار تأخیر در آن جریان دارد.

وقتی که اکثر فقهاء تعرضی نکرده‌اند، از کجا می‌توانیم این مسئله را استفاده کنیم، تنها مرحوم شهید(ره) در کتاب دروس به تبع شیخ طوسی چنین مسئله‌ای را مطرح کرده که آن را هم مرحوم شیخ(ره) بیان کرده‌اند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) می‌خواهیم بگوییم که: این نسبت معارض دارد، برای اینکه این بحث را اصلاً مطرح نکرده‌اند که آیا خيار تأخیر در خصوص عین معین خارجی است و یا در اعم است، تا بباییم از عباراتشان اعم را استفاده کنیم.

تطبیق عبارت

«و أمّا النصوص، فروایتا ابن یقطين و ابن عمّار مشتملتان علی لفظ «البيع»»، اما نصوص این دو روایت ابن یقطين و ابن عمار است، که مشتمل بر لفظ بیع است، «المراد به المبيع الذی یطلق قبل البيع علی العین المعرضة للبيع»، که گفتیم مراد از این بیع مبیع است، که قبل از بیع بر عین در معرض بیع إطلاق می‌شود.

«و لا مناسبة فی إطلاقه علی الكلّی، كما لا یخفی.»، بنابراین کلی که اصلاً در معرض نیست، برای اینکه قابل عرضه نیست، و لذا بر آن مبیع إطلاق نمی‌شود.

در جایی که معامله‌ی کلی می‌شود، مثلاً کسی می‌آید ده کیلو گندم کلی را از بایع می‌خرد، حال بعد از بیع سؤال می‌کنیم که آیا این معامله مبیع دارد یا نه؟ می‌فرماید: دارد و مبیع همان کلی است، اما شیخ(ره) این را هم قبول دارد و می‌فرماید: بله اما در اینجا کلی بعد از بیع عنوان مبیع را پیدا کرده، اما در این دو روایت کلمه مبیع قبل از بیع استعمال شده، لذا ظهور در عین خارجی دارد.

«و رواية زرارة ظاهرةً أيضاً فی الشخصی من جهة لفظ «المتاع» و قوله: «یدعه عنده»»، روایت دیگر روایت زراره بود، که آن هم از دو جهت ظهور در عین شخصی دارد؛ اول من جهت لفظ «المتاع»، که کلمه‌ی متاع در عرف فقط در عین خارجی استعمال می‌شود و دوم جمله «یدعه عنده»، که مشتری این مبیع را در نزد بایع وامی‌گذارد و رها می‌کند، در حالی که کلی قابل واگذاشتن در نزد بایع نیست.

«فلم یبقَ إلّا قوله(علیه السلام) فی رواية أبی بکر بن عیاش: «من اشتری شیئاً»»، تنها روایت ابی بکر بن عیاش باقی می‌ماند، که امام(علیه السلام) فرمودند: «من اشتری شیئاً»، که مطلق است، «فإنّ إطلاقه و إن شمل المعین و الكلّی»، اما اطلاقی اگرچه شامل معین و کلی می‌شود، که شیء هم بر معین و هم بر کلی إطلاق می‌شود، «إلّا أنّ الظاهر من لفظ «الشیء» الموجود الخارجی»، ولی ظاهر از لفظ شیء همان موجود خارجی است «كما فی قول القائل: «اشتریت شیئاً»»، همان گونه که «اشتریت شیئاً» را در جایی می‌گویند که چیزی دستش آمده باشد و در اختیارش قرار داده شده باشد، اما در جایی که کلی را می‌خرد، دیگر نمی‌گویند: «اشتریت شیئاً».

«و الكلّی المبیع لیس موجوداً خارجياً»، اگر مبیع در معامله کلی باشد، این موجود خارجی نیست تا بگویید که: چطور کلی در عالم خارج موجود نیست، در حالی که در فلسفه و منطق خواندیم که کلی در عالم خارج، به وجود افرادش موجود است، که شیخ(ره) فرموده: «إذ لیس المراد من الكلّی هنا الكلّی الطبیعی الموجود فی الخارج»، مراد از کلی در اینجا آن کلی طبیعی موجود در خارج، که به وجود افرادش وجود دارد نیست، «لأنّ المبیع قد یكون معدوماً عند العقد»، برای اینکه مبیع گاهی اوقات در هنگام عقد نیست و معدوم است، در عالم خارج فرقی ندارد که ده کیلو گندم را می‌فروشد، در هنگام عقد این گندم در عالم خارج وجود ندارد و یا اگر هم موجود است، بعضی از افرادش است، که این بایع مالک آن بعض نیست، «و الموجود منه قد لا یملکه البائع المملک له»، و بایع گاهی اوقات موجود از آن کلی را هم مالک نیست، تا اینکه تملیک کند.

پس کلی در اینجا با کلی در منطق فرق دارد، «بل هو أمر اعتباری يعامل العرف و الشرع معه معاملة الأملاك»، مراد از کلی در اینجا امر اعتباری است، که در عرف و شرع با کلی معامله‌ی ملک و مال می‌شود، یعنی آن را هم اعتبار می‌کنند که ملک انسان است.

اگر کلی را این گونه معنا کنیم، حتی اگر گفتیم که: شیء إطلاق دارد و شامل کلی و عین موجود در خارج می‌شود، باز باید کلمه‌ی شیء شامل آن بشود، «و هذه المعاملة و إن اقتضت صحة إطلاق لفظ «الشيء» عليه أو على ما يعمه»، یعنی اینکه گفتیم: «يعامل معه معاملة الأملاك»، وقتی چیزی عنوان ملک دارد، باید بتوانیم کلمه‌ی شیء را بر آن إطلاق کنیم، «إلا أنه ليس بحيث لو أُريد من اللفظ خصوص ما عداه من الموجود الخارجی الشخصی احتیج إلى قرينة على التقيد»، اما به گونه‌ای نیست که اگر از لفظ شیء خصوص ما ادای کلی، که همان موجود خارجی شخصی است اراده شود، احتیاج به قرینه بر تقید پیدا کند.

«فهو نظير المجاز المشهور و المطلق المنصرف إلى بعض أفراد انصرافاً لا يحوج إرادة المطلق إلى القرينة»، یعنی این لفظ شیء نظیر مجاز مشهور است، یعنی لفظی که در معنای مجازی آن قدر استعمال می‌شود، که دیگر برای استعمالش در معنای مجازی نیازی به قرینه‌ی صارفه نداریم و یا نظیر مطلق است که انصراف به بعضی از افراد دارد، انصرافی که برای اراده نمودن مطلق، آن را محتاج به قرینه نمی‌کند.

در اینجا مرحوم ایروانی(ره) در حاشیه فرموده: احسن این است که کلمه‌ی مطلق را در اینجا به مقید تبدیل کند، چون بحث ما در این است که اگر لفظی به حسب وضع اولی مطلق است و بگوییم: انصراف در بعضی از افراد دارد، دیگر در استعمالش در بعضی از افراد احتیاج به قرینه ندارد، پس باید بگوییم: «لا يحوج إرادة المقيد»، که مقید همان استعمال در بعض افراد است، که این احتیاج به قرینه ندارد.

بیان دوم در اینجا بیان مرحوم شهیدی(ره) است که فرموده: این عبارت «فهو نظير المجاز المشهور و المطلق المنصرف» برای آن عبارت است که «و إن اقتضت صحة إطلاق لفظ «الشيء» عليه أو على ما يعمه»، که در آنجا مرحوم شیخ(ره) با «أو» آورد و فرمود «و هذه المعاملة و إن اقتضت صحة إطلاق لفظ «الشيء» عليه»، یعنی بر خصوص کلی، «أو على ما يعمه»، یعنی بر مطلق، اعم از کلی و عین معین خارجی، که در آنجا دو مطلب را آورد، که تنظیم اولی مال اولی و دومی مال دومی است، که البته این بیانی است که ما عرض می‌کنیم، اما مرحوم شهیدی(ره) تصریح نکرده و از مجموع عباراتشان این استفاده می‌شود.

اما این حرف علی الظاهر خیلی با عبارت مرحوم شیخ(ره) سازگاری ندارد و این دو تنظیم برای این مطلب است که اگر به حسب وضع اولی گفتیم: لفظ شیء إطلاق دارد، اما بخواهیم در این روایات از کلمه‌ی شیء خصوص معین خارجی را اراده کنیم، طوری است که نیاز به قرینه ندارد، که برای عدم احتیاج به قرینه تنظیم آورده و فرموده: دو مورد داریم که لفظ را در غیر معنای موضوع له استعمال می‌کنیم، اما استعمالش در غیر معنای موضوع له نیاز به قرینه ندارد؛ یکی در مجاز مشهور، که لفظ در اثر کثرت استعمال به حدی می‌رسد، که دیگر نیازی به قرینه‌ی صارفه ندارد.

دوم هم در مطلق است که انصراف به بعضی از افراد دارد، انصرافی که اراده‌ی مطلق را محتاج به قرینه نمی‌کند، حالا صرف نظر از آن فرمایش مرحوم ایروانی(ره) که فرموده: بهتر این بود که به جای مطلق مقید بگوید، که آن هم نیازی نیست، چون شیخ(ره) در مقام تشبیه است و فرموده: اگر مطلق انصراف به بعضی از افراد داشته باشد، به طوری که کثراً ما در بعضی از افرادش استعمال می‌شود، دیگر باز هم طوری نیست که خود مطلق نیاز به قرینه داشته باشد.

در نتیجه اینقید احترازی است، یعنی در این مطلق نقل یا اشتراک لفظی محقق نشده باشد، که اگر نقل یا اشتراک محقق شده باشد، به حدی می‌رسد که آن معنای مطلقش نیاز به قرینه پیدا می‌کند.

پس وجه شبه همین بود که عرض کردیم که استعمال در بعض افراد نیاز به قرینه ندارد، بنابراین شیخ(ره) در اینجا فرموده: بعضی گفته‌اند که: استعمال در بعض افراد نیاز به قرینه دارد و شک می‌کنیم که آیا قرینه وجود دارد یا نه؟ اصل عدم قرینه است، که بعضی از این اصل عدم قرینه جواب داده‌اند، که شیخ(ره) فرموده: دیگر مجالی برای این حرف‌ها باقی نمی‌ماند و در اینجا نیازی به قرینه نداریم، تا هنگام شک در قرینه بگوییم که: اصل عدم القرینه است.

«فلا يمكن هنا دفع احتمال إرادة خصوص الموجود الخارجي بأصالة عدم القرينة»، یعنی «لا مجال هنا»، یعنی برای دفع احتمال اراده خصوص موجود خارجی به أصالت عدم قرینه مجالی نیست.

در اینجا یک احتمال است، یک دفع و یک «لایمکن»، که در اینجا این سه مطلب باید روشن شود؛ احتمال این است که بعضی گفته‌اند: اگر کسی اراده‌ی عین معین خارجی را احتمال داد، این احتمال را به اصالة عدم القرینه دفع می‌کنیم، که این متعلق به دفع است، که گفته‌اند: اگر بخواهد خصوص عین خارجی اراده شود، قرینه لازم است و شک می‌کنیم که آیا قرینه وجود دارد یا نه؟ اصل عدم قرینه است پس احتمال و دفع روشن شد، حال شیخ(ره) فرموده: دیگر مجالی برای این حرف‌ها باقی نمی‌ماند، چون روشن کردیم که این نظیر مجاز مشهور است، که اگر بخواهد در بعض افراد استعمال شود، نیازی به قرینه ندارد.

در باب مجاز مشهور این مطلب را دارند که لفظ به حدی می‌رسد که در معنای مجازی نیاز به قرینه‌ی صارفه ندارد، اما قرینه‌ی معینه لازم دارد، بنابراین در اینجا باید اینطور بگوییم و چه بسا شیخ(ره) هم مورد نظرشان این باشد که در اینجا مسئله از باب اجمال می‌شود، که وقتی هم برای معنای حقیقی و هم برای معنای مجاز مشهور نیاز به قرینه‌ی معینه داریم، اگر قرینه‌ی معینه در کار نبود، مسئله اجمال می‌شود، که در اجمال همیشه باید قدر میتقن گیری کنیم، که شیخ(ره) خواسته بفرماید: قدر میتقن عین معین خارجی است.

مرحوم شهیدی(ره) هم لبّ کلامش در بیان مراد شیخ(ره) به اینجا برمی‌گردد که شیخ(ره) که فرموده: قرینه نمی‌خواهد، مرادش این است که این کلمه‌ی شیء هم عرض می‌شود، اگر بخواهد در مطلق استعمال بشود، یعنی اعم از کلی و عین خارجی، قرینه نمی‌خواهد و اگر هم بخواهد در خصوص بعض افراد استعمال شود، باز هم قرینه نمی‌خواهد، پس حال که در روایت استعمال شده و نمی‌دانیم که مراد کدام است؟ مجمل می‌شود و لذا باید قدر میتقن‌گیری کنیم و قدر میتقن همین خصوص بعضی از افراد خارجی است، یعنی خصوص عین معین خارجی است.

«فافهم»، این را اشاره بگیریم به اینکه انصاف این است که در اینجا به این حد نیست که مسئله از باب اجمال باشد، برای اینکه لفظ شیئی اطلاق دارد و اطلاقش هم مبیع کلی را می‌گیرد و هم مبیع معین خارجی را، لفظ شیء مثل مجاز مشهور نیست، که برای اینکه بفهمیم متکلم معنای حقیقی را اراده کرده یا مجازی مشهور را، بگوییم نیاز به قرینه‌ی معینه است.

«فقد ظهر ممّا ذكرنا: أن ليس في أدلة المسألة من النصوص و الإجماعات المنقولة و دليل الضرر ما يجرى في المبيع الكلّي»، پس ظاهر شد که در ادله‌ی مسئله از نصوص و اجماعات منقول و دليل لاضرر، چیزی که در مبیع کلی جریان پیدا کند نداریم، «و ربما ينسب التعميم إلى ظاهر الأكثر»، بلکه چه بسا تعمیم به ظاهر اکثر نسبت داده شده است، «لعدم تقييدهم البيع بالشخصی»، چون اکثر فقهاء مبیع را به بیع شخصی مقید نکرده‌اند.

شیخ(ره) از این مطلب جواب داده و فرموده: «و فيه: أن التأمل في عباراتهم، مع الإنصاف يعطى الاختصاص بالمعین»، جواب اول این است با تأمل همراه با انصاف در عبارات فقهاء می‌فهمیم که مبیع اختصاص به معین دارد، «أو الشك في التعميم»، یا لااقل شک در تعمیم داریم.

«مع أنّه معارَضٌ بعدم تصرّیح أحدٍ بكون المسألة محلّ الخلاف من حیث التعمیم و التخصیص.»، جواب دوم این است که این نسبت تعمیم معارض با عدم تصریحشان به این است که مسئله محل خلاف است، یعنی اصلاً متعرض این بحث نشده‌اند که آیا اختصاص به معین دارد و یا کلی؟ که عدم تصریح احدی به اینکه مسئله از حیث تعمیم و تخصیص محل خلاف است.

«نعم إلّا الشّهِید فی الدروس»، بله مرحوم شهید(ره) در کتاب دروس تصریح کرده و فرموده: «حیث قال: «إنّ الشیخ(قدّس سرّه) قید فی المبسوط هذا الخيار بشراء المعین»»، شیخ طوسی(ره) خیار تأخیر را مقید به شرع مبیع معین کرده است، «فإنّه ظاهرٌ فی عدم فهم هذا التّقیید من کلمات باقی الأصحاب»، که این تقیید یا این نقلی که شهید(ره) کرده ظهور در این دارد که شهید(ره) این قید را از کلمات باقی اصحاب نفهمیده است، یعنی اینکه شهید(ره) فقط گفته: شیخ(ره) در کتاب مبسوط این قید را آورده، ظهور در این دارد که برداشت و فهمش از بقیه‌ی کلمات فقهاء این است که اختصاص به معین ندارد.

(سوال و پاسخ استاد محترم) در جواب اول این طور جواب می‌دهیم که ما باشیم و عبارات فقهاء، عبارات فقهاء که گفته‌اند: خیار تأخیر در معامله جریان دارد و به روایات استدلال کرده و مثال‌هایی هم زده‌اند، که شیخ فرموده: از مجموع این عبارات استفاده‌ی اختصاص می‌کنیم، اما جواب دوم فرموده: اصلاً این نسبت تعمیم نسبت درستی نیست، که در نتیجه نسبت اختصاص هم نسبت درستی نیست، که در جواب دوم شیخ(ره) خواسته فقط بگوید که: این نسبت تعمیم معارض دارد و معارضش این است که این چه نسبتی است که شما می‌دهید، در حالی که این مسئله را به عنوان مسئله‌ی محل نزاع فقهاء مطرح نکرده‌اند، که از مجموع این حرف‌ها نتیجه این می‌شود که به ظاهر فقهاء نه می‌توانیم نسبت تعمیم و نه نسبت اختصاص بدهیم.

بعد مرحوم شیخ(ره) در ردّ کلام شهید(ره) فرموده: «لکنّک عرفت أنّ الشیخ(قدّس سرّه) قد أخذ هذا التّقیید فی مضمون روایات أصحابنا.»، قبلاً در آنجا که معاهد إجماع را بیان می‌کردیم، گفتیم که: این قید را که مبیع باید معین باشد، مرحوم شیخ(ره) از مضمون روایات اصحاب امامیه اخذ کرد، پس نتیجه این می‌شود که شیخ طوسی(ره) هم این را از همان روایاتی که فقهاء نقل کرده‌اند، اخذ کرده و ایشان هم به همه‌ی فقهاء نسبت داده است.

«و کیف کان، فالتأمّل فی أدلّة المسألة و فتاوی الأصحاب یشرف الفقیه علی القطع باختصاص الحکم بالمعین.»، به هر حال تأمل در ادله مسئله و در فتاوی اصحاب فقیه را مشرف بر قطع می‌کند که خیار تأخیر اختصاص به مبیع معین خارجی دارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين